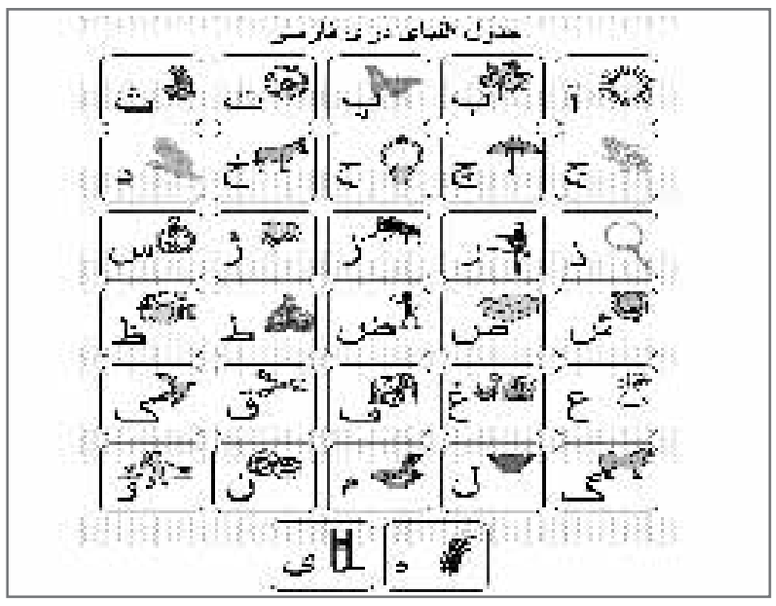

زبان مخفی

زبان مخفی یا "آرگو" یکی از گونه های اجتماعی زبان گفتاری و محاوره ای به حساب می آید که نخستین بار راهزنان و افرادی که رفتار خلاف قانون داشتند چنین زبانی را بنیاد نهادند. دکتر "مهدی سمایی" در کتاب فرهنگ لغات زبان مخفی در این باره نوشته است ؛ لفظ آرگو ریشه ی فرانسوی دارد و اولین بار آن را در قرن پانزدهم به کار برده اند. زبان مخفی معاصر را در دو گروه کرده و به کار برده اند. نخست قانون گریزان ، چون به زبانی نیاز دارند که حافظ افکار و مقاصدشان باشد و نامحرمان نتوانند از آن راه، به دنیای آنان وارد شوند.

دومین گروه کسانی هستند که خلاف هنجارهای جامعه رفتار می کنند. هنجارهایی که رعایت نکردنشان باعث شماتت یا انگشت نما شدن می شود.

زبان مخفی در اصل یک زبان مستقل نیست و یکی از شکل ها و گونه های هر زبان به حساب می آید. زبان مخفی به طور عمده در حوزه ی واژگان و تا حدی اصطلاحات و عبارت های فعلی، ابداع وسپس زائده هر زبان می شود . بخشی از این واژه ها به سبب کثرت استعمال به زبان مردم کوچه و بازار راه پیدا می کند و جزیی از زبان معیار می شود. زبان مخفی دارای مشابهت های زیادی با زبان عامیانه است و زبان عامیانه راهی است برای رسیدن به زبان مخفی . بیشترین به کار برندگان زبان آرگو ، نوجوانان و پس از آنها جوانان هستند و معمولاً این زبان، مطرود تحصیل کردگان و روشن فکران است. پسران نیز بیش از دختران به استفاده از این زبان تمایل نشان می دهند.

واژگان زبان آرگو به زبان رسمی و حتی عامیانه آسیب می رساند زیرا واژگانی بی اصل و نسب ، من درآوردی و بی بنیاد هستند و عمر کوتاهی دارند. زیرا پس از اینکه خلافکاران، اصطلاحاتی را "لو" رفته می بینند، دست به ساختن اصطلاحاتی دیگر می زنند. با باب شدن استفاده از زبان آرگو حتی مردم عادی نیز گاه اقدام به ساخت واژگان و اصطلاحات خاص می کنند . معمولاً مفاهیمی که با آرگو منتقل می شود مفاهیمی بی ارزش و فاقد جدیت هستند.

بنابراین معمولاً آرگو هنگام انتقال مفاهیم ارزشمند برای مثال به هنگام سرودن شعر و ترانه و یا ایراد سخنرانی یا هر انتقال مفهوم ارزشمند دیگری از جملات رخت بر می بندد زیرا زبان آرگو وارد شعر و ترانه و متونی از این دست می شود . اثر هنری را یا به ابتذال می کشاند و یا به طنز نزدیک می کند. زیرا همانگونه که گفته شد مفاهیمی که با واژگان آرگو منتقل می شود مفاهیمی در خور ارزش مفهومی نیستند .(اگرچه در طنزهای مفاهیم ارزشمند هم رد و بدل می شود) "ملک الشعرای بهار" در کتاب معروف سبک شناسی خود می گوید: قالب و محتوا با هم بستگی تام دارند و فساد یکی باعث خراب دیگری است.

برخی از واژگان آرگویی:

الفاظ مربوط به زشتی و زیبایی: پت، پیست اسکی، خفن،خیار، زابل، زاغات،سیستم،سه، ضایع، فخن و ...

الفاظ مربوط به نام اشخاص غیر متجدد: اشکول تپه، اف جی اس، فول جوات سیستم ، جوات مخفی، منیجه، رپ مخفی و ...

الفاظ مربوط به نام اشخاص کم هوش:

دامبولی، شبویل، تایاله، دو نبش، شلغم، چپول، دنبه فاق، غضنفر و ...

الفاظ مربوط به حالات روانی :

اعصاب کسی را تیلیت کردن، بی کلاج تو حس بودن، چپ اوغلی، روغن ریزی داشتن، قاط زدن و ...

الفاظ مربوط به مزاحمت: آویزان، تاول، زگیل، گیر سه پیچ، کلیک کردن، سریش و ...

الفاظ مربوط به نام خودروها: پژو حسرتی، پژو کارمندی ، جواد مخفی(به جای پژو آردی)،حاصل ازدواج فامیلی ، جاصابونی ، کوآلا، رنو تحصیل کرده، ایل عقب افتاده ، دوو مونگل به اپل جای ماتین، عروس دهاتی (به جای پژو پرشیا) و ...با این که در زبان آرگو برای یک واژه ، مترادف های زیادی آورده می شود اما گاه واژگانی نظیر "باحال" جای چندین صفت را می گیرد.می گویند:کتاب باحال، غذای باحال ، هوای باحال، صدای باحال و ... که این "باحال ها" جای صفاتی نظیر آموزنده، خوشمزه، دلپذیر، گوش نواز و ... را می گیرد و دامنه ی صفاتی ریشه دار و زیبا را محدود می کند . زبان شناسان درباره ی چیستی زبان آرگو نظر مشترکی ندارند .دکتر "محمدرضا شفیعی کدکنی" معتقد است" معصورات زبان شناسان بر سر این که به چه زبان آرگو می گویند اتفاق نظر ندارند.

در این عشق بمیرید

بمیرید، بمیرید در این عشق بمیرید
وزین عشق چو مردید همه روح پذیرید
بمیرید، بمیرید از این مرگ مترسید
کزین خاک برآئید سموات بگیرید
بمیرید، بمیرید از این نفس ببرید
که این نفس چو بند و شما همچو اسیرید
بمیرید،بمیرید وزین ابر برآئید
چو زین ابر برآئید ، همه بدر منیرید
خموشید،خموشید، خموشی دم مرگ است
همه زندگی آن است که خاموش نمیرید

مولانا

فراخوان

صفحه فرهنگ و هنر روزنامه دریا از تمامی شاعران ، نویسندگان ، هنرمندان و ... دعوت می کند تا با ارسال آثار گوناگون خود در زمینه های مختلف نظم ونثر ،داستان و نقد و ... در پر باری و غنا بخشی به فرهنگ و هنر سهیم باشند .

"سرویس ادبی"

شب عاشقان بی دل

شب عاشقان بیدل چه شبی دراز باشد
تو بیا کز اول شب در صبح باز باشد
عجب است اگر توانم که سفر کنم زدستت
به کجا رود کبوتر که اسیر باز باشد؟
زمحبتت نخواهم که نظر کنم به رویت
که محب صادق آن است که پاکباز باشد
به کرشمه عنایت نگهی به سوی ما کن
که دعای دردمندان ز سر نیاز باشد

سعدی

اردوگاه سرخ پوستان

◆ ارنست همینگوی
◆ برگردان: شاهین بازیل

◆ داستان خارجی

کنار ساحل دریاچه قایق پارویی دیگری هم پهلو گرفته بود. دو نفر سرخ پوست منتظر ایستاده بودند. نیک و پدرش در پاشنه ی قایق نشستند و سرخ پوست ها قایق را از ساحل هل دادند به طرف دریاچه و یکی از آن ها پرید تو تا پارو بزند. عمو جرج(۲) هم در پاشنه ی قایق پارویی اردوگاه نشست. سرخ پوست جوان آن را هم هل داد و پرید تو، تا برای عمو جورج پارو بزند .

قایق ها در تاریکی شب روانه ی دریاچه شدند. نیک، در هوای مه آلود، صدای پاروی قایقی دیگر را که از آن ها خیلی جلوتر بود، می شنید. سرخ پوست ها با ضربات کوتاه و سریع پارو می زدند. سرخ پوستی که قایق آن ها را می راند تند پارو می زد، اما در آن هوای مه آلود، قایق جلویی مدام فاصله اش را بیش تر می کرد.

نیک پرسید: بابا کجا می ریم؟ به اردوگاه سرخ پوستا، سراغ یه خانم سرخ پوست خیلی بد حال. نیک گفت: «آها » در ساحل آن سوی دریاچه، قایق جلویی را دیدند که پهلو گرفته است. عمو جورج توی تاریکی سیگار دود می کرد.

آن ها به دنبال سرخ پوست های جوان که فانوس به دست داشتند، از میان علف زار خیس پوشیده از شبنم به سمت بالای ساحل رفتند. بعد وارد جنگل شدند و پس از عبور از کوره راهی به جاده ی چوب بری رسیدند که به میان تپه ها می رفت .

چون درخت های دو سوی جاده را بریده بودند، هوا روشن تر بود. سرخ پوست جوان ایستاد و فانوس را خاموش کرد و بعد همگی در امتداد جاده به راه افتادند.

جلوتر، روشنایی چراغ کلبه ها دیده می شد. سرخ پوستان این منطقه از کندن پوست تنه ی درخت ها گذران می کردند. از پنجره ی کلبه کنار جاده نوری به بیرون می تابید. پیرزنی در آستانه ی در ایستاده بود و چراغی به دست داشت.

داخل کلبه ، زن سرخ پوست روی تخت دو طبقهٔ چوبی دراز کشیده بود. دو روز بود که درد شدید زایمان داشت. تمام زن های اردوگاه به کمکش آمده بودند. مردها به آن سوی جاده رفته بودند تا دور از سروصدای زن، در تاریکی شب، سیگاری چاق کنند.

درست هنگامی که نیک و دو سرخ پوست پشت سر پدرش و عمو جورج پا توی کلبه گذاشتند، زن جیغی کشید. او در طبقه ی پایین، زیر لحاف دراز کشیده بود و خیلی بزرگ می نمود. سرش به سویی خم شده بود و شوهرش درطبقه ی بالای تخت بود. سه روز پیش، پایش را با تبر زخمی کرده بود. داشت چپق دود می کرد. هوای اتاق بوی گندی داشت .

پدر نیک دستود داد روی اجاق آب بگذارند. آب که می جوشید با نیک صحبت می کرد .

گفت: نیک، این خانم قراره یه بچه به دنیا بیاره.

نیک گفت: می دونم.

پدرش گفت: «نه، نمی دونی. خوب به من گوش بده. دردی رو که الان داره تحمل می کند، درد زایمونه. بچه می خواد به دنیا بیاد، اونم همینو می خواد. به تمام عضله های بدنش فشار می آره .

نیک گفت: «فهمیدم. درست همان موقع زن جیغ کشید .

نیک پرسید: «باباجون، نمی شه دارویی بهش بدی که دیگه جیغ نکشه».

پدرش گفت: «نه، داروی ضد درد ندارم. اما فریادهاش مهم نیستن. من گوش نمیدم.

شوهر زن در طبقه ی بالای تخت غلت زد به طرف دیوار.

زنی از آشپزخانه به دکتر گفت که آب جوش آمده. پدر نیک به آشپزخانه رفت و نیمی از آب کتری را ریخت

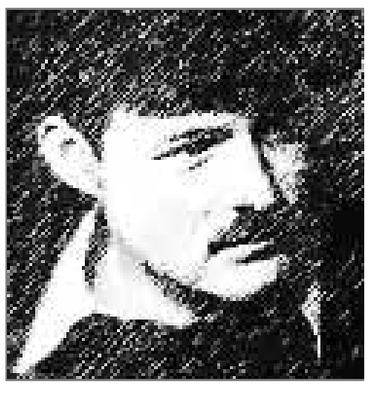

توی لگن. وسایلش را از توی دستمال برداشت و توی آب کتری گذاشت. گفت: «اینا رو باید جوشوند.» دست هایش را با صابونی که با خود آورده بود توی لگن آب داغ حسابی شست. نیک به دست های پدرش چشم دوخته بود . پدر نیک در همان حال که دست هایش را به دقت می شست، گفت: «ببین نیک، بچه ها عموماً از طرف سر به دنیا می آن. اما بعضی وقت ها این طوری نمی شه. وقتی از سر به دنیا نیان کلی دردسر برای همه می تراشن. برای همین هم شاید مجبور بشم این خانومو عمل کنم. الان معلوم میشه.

وقتی از تمیز بودن دست هاش مطمئن شد، داخل اتاق شد و کارش را شروع کرد. دکتر گفت جورج، لطفاً تو لحاف را عقب بزن. بهتره دستم بهش نخوره.

کمی بعد که جراحی شروع شد، عمو جورج و سه مرد سرخ پوست زن را محکم گرفته بودند. نیک، لگن را برای پدرش گرفته بود. عمل کلی طول کشید .

پدر نیک بچه را بلند کرد و چند سیلی به صورتش زد تا نفسش باز شود و بعد او را تحویل پیرزن داد. گفت: «ببین نیک، پسره. بگو ببینم از انترنی خوشت اومد؟»

نیک گفت: "«خیلی» اما نگاهش را دزدید تا مبادا چشمش به کاری که پدرش می کرد، بیفتد .

پدرش گفت: «آهان، درست شد.» و چیزی را انداخت توی لگن.

نیک نگاه نکرد .

پدرش گفت: «حالا باید چند تا بخیه بزنم. اگه خواستی نگاه کن، اگه نخواستی که هیچی. نیک نگاه نکرد. از خیلی پیش کنجکاویش را از دست داده بود. پدرش کار را تمام کرد و از جا برخاست. عمو جورج و سه مرد سرخ پوست هم ایستادند. نیک لگن را برد و گذاشت توی آشپزخانه .

عمو جورج به بازویش نگاهی انداخت. سرخ پوست جوان زد زیر خنده .

دکتر گفت: «جورج، کمی داروی ضد عفونی روش می مالم».

روی زن سرخ پوست خم ش، زن حالا آرام گرفته بود و چشم هایش را بسته بود. رنگ رخش پریده بود و نمی دانست چه شده و چه بر سر بچه آمده .

دکتر بلند شد و گفت: «فردا برمی گردم. پرستار طرفای ظهر از سن اگنس (۳) می رسه و هر چه لازم داشته باشیم با خودش می آره.

دکتر عین فوتبالیست ها شده بود که پس از مسابقه در اتاق رخت کن، سر حال می آیند و دلشان می خواهد وراجی کنند .

پدر نیک گفت: «جورج ، اینو باید تو مجلات پزشکی بنویسن، عمل سزارین با چاقوی جیبی و دوختن شکم با چند متر زه روده.

عمو جورج که به دیوار تکیه داده بود و بازویش را وارسی می کرد، گفت: «اوه درسته، تو مرد بزرگی هستی.

دکتر گفت: «خب، یه حالی هم از این پدر مغرور بپرسیم. این وسط پدرا از همه بیش تر زجر می کشن. باید بگم این یکی خوب بی سروصدا تحمل کرد.

پتو را از روی سر سرخ پوست پس کشید. دستش خیس شد. فانوس به دست بلند شد روی لبه ی تخت و نگاه کرد. سرخ پوست رو به سوی دیوار دراز کشیده بود. گلویش را گوش تا گوش بریده بود. خون جمع شده بود توی گودی یی که بدنش روی تخت انداخته بود. سرش روی بازوی چپش آرمیده بود. دکتر گفت: «جورج، نیک رو از کلبه ببر بیرون».

احتیاجی به این کار نبود. نیک وسط درگاهی آشپزخانه ایستاده بود و زیر نور فانوسی که دست پدرش بود، به خوبی، طبقه ی بالایی تخت را دید که چطور پدرش سر سرخ پوست را عقب کشید.

وقتی آن ها از جاده ی چوب بری به طرف دریاچه می رفتند، داشت صبح می شد . دکتر که شور و حال بعد از عمل جراحی از سرش کاملاً پریده بود، گفت: نیکی از این که تو رو با خودم آوردم، واقعاً متأسفم. اصلاً درست نبود شاهد این حادثه ناگوار باشی.

بابا چرا اون مرد خودشو کشت؟ نمی دونم نیک. شاید تحملشو نداشت. بابا، مردا خیلی خودکشی می کنن؟ نه نیک، نه خیلی. زن ها چطور؟ به ندرت. یعنی اصلاً؟ اصلاً که نه. خیلی کم بابا؟ - چیه؟ عمو جورج کجا رفت؟ الان پیداش میشه بابا، مردن سخته؟ نه نیک، به نظرم خیلی آسون باشه، بستگی داره.

اکنون در قایق نشسته بودند. نیک در قسمت پاشنه بود و پدرش پارو می زد. آفتاب از پشت تپه ها بالا می آمد. یک ماهی توی آب جستی زد و سطح آب موج برداشت. نیک دستش را کرده بود توی آب و می کشید.

در سرمای برنده ی صبح، آب گرم بود. نیک در آن صبح زود همراه با پدرش که پارو می زد در پاشنه ی قایق شناور بر روی دریاچه نشسته بود و تقریباً مطمئن بود که هرگز نخواهد مرد.

با فیلم سازان جدید

زنده یادکوروش گرمساری

- **متولد**: ۱۳۴۸
- **تحصیلات**: فوق دیپلم آموزش ابتدایی
- **مسئول** :سینمای جوان از سال ۱۳۷۲ تا ۸۳
- **سازنده فیلم های** : «تسبیح یادگاری، یاسمین گل، جهله، پری شفابخش گنو، محرم در هرمزگان، رقص جهله، روزی مدرسه ای، یک آسمان خبر، تصویر توانستن، از ساحل کوه تا قله دریا، در جستجوی فردا، آوای خاک، وقتی آسمان سقف مدرسه مان بود»
- **راه یابی** فیلم آوای خاک به جشنواره فیلم فرانسه
- **دریافت مدال** برنز از جشنواره فیلم آرژانتین **دریافت جوایز** متعدد در کشور

فروزان کهوری نژاد بندری

- **متولد**: ۱۳۴۹
- **تحصیلات**: دیپلم بهداشت
- **عضویت** در انجمن سینمای جوان در سال ۱۳۶۷
- **ساخت و تولید سه فیلم** :«نسیم محبت، خندغ، سفرماه»
- **دریافت دیپلم افتخار** در بخش کارگردانی در جشنواره استانی
- **دریافت دیپلم افتخار** در بخش نویسندگی فیلم «نسیم جهت» در جشنواره استانی
- **دریافت تندیس و لوح تقدیر و جایزه نقدی** به خاطر بهترین نگاه ویژه در جشنواره منطقه زاهدان
- **دریافت لوح تقدیر** به خاطر فیلم مستند «خندغ» در جشنواره سراسری بین المللی سینمای جوان

محمود عسکری

- **متولد**: ۱۳۴۵
- **تحصیلات**: لیسانس زیست شناسی
- **عضویت** در انجمن سینمای جوان از سال ۱۳۷۲
- **ساخت و تولید دو فیلم**: «عاشورا» و «سفر نقش»

اطلاعیه اطلاعیه

WAVE NEUTRALIZATION

Safety card (کارت های خنثی کننده تشعشات تلفن همراه)

بدین وسیله به اطلاع کلیه هموطنان عزیز می رساند کارت های خنثی کننده امواج تلفن همراه (سیفتی کارت) که جهت سلامتی و محافظت شما عزیزان از خطرات بالقوه امواج الکترو مغناطیس به ویژه تلفن های همراه وارد کشور گردیده که با توجه به استقبال شدید مردم فهیم استان سیفتی کارت در کلیه ادارات پست مرکزی و تمامی دفاتر خدمات پستی کل استان هرمزگان با قیمت ۱۴۰۰۰ تومان بصورت تحویل فوری در محل واگذار می گردد.بدین منظور هموطنان می توانند به نزدیک ترین دفتر خدمات پستی و ارتباطی مراجعه نمایند.

هم وطن عزیز:

امواج الکترو مغناطیس و امواج تلفن همراه برای سلامتی انسان مضر و عامل بسیاری از بیماریها چون میگرن - سردرد - عصبی شدن - پرخاشگری - بیخوابی و سایر بیماری ها می باشد . جهت حل این معضلات کارت ها خنثی کننده امواج الکترومغناطیس و تشعشات تلفن همراه (سیفتی کارت)با برترین تکنولوژی روز دنیا جدیدا وارد کشور گردیده تا در اختیار مردم عزیز ایران قرار می گیرد و بدین طریق بتوان مردم را در برابر این تشعشات محافظت نمود . لازم به توضیح است این کارتها دارای وزن سبک و در اندازه کارت اعتباری بوده و دارای ۵ سال عمر مفید می باشد و نیاز به شارژ ندارد و کافی است فقط همراه شخص باشد تا امواج را جذب و خنثی نموده و شما را از خطرات وبیماری های امواج الکترومغناطیس و تلفن همراه در امان نگه بدارد پس از هم اکنون جهت تهیه و خریدبه کلیه دفاتر پستی استان هرمزگان مراجعه نمایید.

برای اولین بار در جهان و اکنون در اختیار شما در ایران

فروش فوری در کلیه دفاتر پستی استان هرمزگان

روابط عمومی سیفتی کارت در منطقه جنوب کشور / استان هرمزگان - تلفن ۲۲۲۲۹۷۷-۰۷۶۱ و ۰۹۱۷۳۶۱۵۱۴۸ - آدرس : بندعباس - چهارراه سازمان - طبقه فوقانی بانک صادرات - سیفتی کارت

نمایندگی ها :

قشم -شعبه یک:مسعود رییسی ۰۷۶۳۵۲۲۷۱۸۵
قشم - شعبه دو - بازار فرودس : مسعودرییسی ۰۹۱۷۳۶۱۱۶۱۳
میناب - میدان شهدا : ذاکری- ۰۹۱۷۷۶۵۳۶۹۳

خیاطی جمشید
دوخت شیکترین شلوار در مدل های مختلف
گلشهر جنوبی - ۱۲ متری بهار
تلفن : ۶۶۶۸۸۹۱

اهدای خون مستمر پیوند دهنده قلب ها و جان ها است
روابط عمومی سازمان انتقال خون استان هرمزگان